



انتشارات مستضعفین

وابسته به آرمان مستضعفین

ارگان عقیدتی، سیاسی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران

چگونگی سوختن بافتن یک انقلاب به سوی ارنجاع و راه‌های مقابله با آن

درد و درمان - شماره یک

شناسنامه کتاب:

نام کتاب: چگونگی سوق یافتن یک انقلاب به سوی ارتجاع و راه‌های مقابله با آن

چاپ اول:

چاپ دوم: هواداران آرمان مستضعفین - هلند - شهریور ماه ۱۳۷۰

تایپ مجدد: انتشارات مستضعفین - فروردین ماه ۱۳۹۲

فهرست مطالب

- ویژگی‌های یک انقلاب مبتنی بر اسلام..... ۱۱
- ۱ - مبارزه ضد استعماری یا ضد امپریالیستی..... ۱۲
- ۲ - مبارزه ضد استثماری..... ۱۳
- ۳ - مبارزه با استکبار یا مرحله امت‌سازی..... ۱۳
- مقایسه ویژگی‌های سه حرکت مشروطیت، مصدق و جمهوریت با..... ۱۷
- ۱ - فقر ایدئولوژیک، اولین وجه تشابه سه حرکت..... ۲۳
- ۲ - عدم وجود یک گروه پیشگام، دومین وجه مشترک سه حرکت..... ۲۴
- ۳ - وجود تمایز حرکت مصدق، با دو انقلاب مشروطیت و جمهوریت..... ۲۶
- الف - فقر اقتصادی عامل «آگاهی»، احساس مذهبی و..... ۲۷
- ب - مصدق، ناسیونالیزم و تاثیرپذیری آن از حرکت سیدجمال..... ۲۸
- نتیجه..... ۲۹

الحمد لله رب المستضعفين

هر از چندی با شما کلامی گفتن و دردها را در میان گذاشتن و قبل از اینکه دردها ما را از پای درآورند، پی جویی درمان کردن، نه کاری است بیهوده که ضرورتی است محسوس. از دردها سخن نگفتن و از برشمردن آنها بیم داشتن، نه کاریست انقلابی که عملی است فرصت طلبانه و ضد انقلابی. اگر بیان دردهای جامعه و جویای راهی برای علاج آنان و راه نشان دادن، توهم ضد انقلابی بودن را در اذهان بوجود می‌آورد، پس چشم پوشیدن از آنها و در مقابل شان سکوت کردن، چه چیزی را تداعی خواهد نمود!

امروز اسلام می‌رود تا بار دیگر با نشان دادن چهره تابناک‌اش به جهانیان این حقیقت را به اثبات رساند که علیرغم اتحاد و توافق متقابل دو قدرت جهانی که نقطه تلاقی دو راه متفاوتی است که بر بشریت عرضه داشته‌اند، بر علیه اسلام و به تحقق پیوستن همزیستی تز و آنتی تز! اسلام که روز به روز در جهت پویندگی و بارورتر شدن هر چه بیشتر گام می‌زند، با ارائه طریق وسطی^۱، قاطعانه بر آن است تا سالکان خویش را از رنج زیر سلطه بودن رهایی بخشد و تمامیت و استقلال انسانی‌شان را بدانان باز گرداند.

آری امروز اسلام می‌رود تا در دنیای سوم، راهی سوم ایجاد کند. دنیای سومی که

۱. «... أَلْيَمِينُ وَ الشَّمَالُ مَضَلَّةٌ وَ الطَّرِيقُ الْأَوْسَطُ هِيَ الْأَجَادَةُ...» (خطبه ۱۶ - نهج البلاغه)

توسط مرزهای ژئوپولیتیکی از غرب سرمایه‌داری و شرق مارکسیستی جدا گشته است و می‌رود تا توسط راهی سوم نیز از سرمایه‌داری و مارکسیسم متمایز گردد!

راهی سوم که اگر دنیایش از قدرت و سلاح و صنعت دو قدرت زورمند، چیزی ندارد، اما از فرهنگی عمیق و غنی و از سرچشمه‌های حرکت و جوشش و فروش و شوریدن بر زورمندان و زورگویان و زراندوزان و تزویرگران و در یک کلمه قابیلیان برخوردار است و می‌تواند بر دنیای زورمند بشوراند و خود حرکتی مستقل و سرچشمه‌ای جوشان گردد.^۲

اما برای تحقق چنین آرمانی اسلام به سالکان طریقتش تکلیف کرده است که با پویندگی هر چه بیشتر خویش، مکتب را بارور و بارورتر سازند تا در ظل این پویندگی و این مکتب بارور، در تاریخ امتی نمونه و شهید شاهد بر بشریت باشند و رسول نیز برایشان شهید شاهد باشد. و در این رابطه انتقاد عاملی اساسی است که پویایی ما را در جهت هر چه بارورتر کردن مکتب تقویت می‌کند.

جامعه‌ای که در حساس‌ترین مراحل حرکت‌اش، از شنیدن و پذیرفتن انتقاد بیم داشته باشد، باید در مبتنی بودن ارگان‌های حرکتی‌اش بر ارگان‌های حرکتی جامعه رسول الله و بالطبع بر مکتب اسلام، شک کرد. اگر امروز که ارگان‌های زیربنایی جامعه ما در حال شکل گرفتن است، از پذیرفتن انتقاد سرباز زنیم، فردا که ریشه این ارگان‌ها به صورت کج و انحرافی، بسته شد و شکل گرفت، لقمه چربی خواهد بود به دهان ارتجاع.

بنابراین اینک باید سؤال نمود که فردا، دیگر انتقاد چه سود؟ زیرا که بعد از مرگ سهراب داروی بیهوشی سودی ندارد. انتقاد باید زمانی صورت بگیرد که در سازندگی ارگان‌های زیربنایی حرکت اجتماعی ما موثر باشد و ما را در جهت تحقق بخشیدن به آرمان‌های مان، یعنی تلاش و پویندگی برای ایجاد «راهی سوم» یاری بخشد. در غیر این صورت و زمانی که این ارگان‌ها شکل گرفت، انتقاد ما پژواک صدای ما خواهد بود.

۲. درس دوم - مستضعفین تنها پشتوانه حرکت انبیاء و تنها بر پا کنندگان جامعه مبتنی بر قسط (آرمان مستضعفین شماره ۲)

فصل اول

ویژگی‌های یک انقلاب مبتنی بر اسلام

از کجا دریابیم که انقلاب ما به سمت ارتجاع در حرکت است. یا آنکه به شکوفایی هر چه بیشتر می‌انجامد؟ به عبارت دیگر چه ملاک‌ها، معیارها و شاخص‌هایی باید برگزید تا افول یا بالندگی آینده انقلاب کنونی را مورد تحلیل و پیش‌بینی قرار داد؟ مطابق آنچه که در باب تفاوت بعثت و انقلاب عنوان ساخته‌ایم، یک انقلاب اسلامی تمام عیار دارای ویژگی‌هایی مخصوص به خود است که آن را از سایر انقلابات متمایز می‌سازد. مهمترین ویژگی‌های یک انقلاب اسلامی سه چیز است؛

۱ - ایجاد دگرگونی در روابط «انسانی - اجتماعی» یک جامعه که براساس «خودآگاهی» افراد آن جامعه صورت می‌پذیرد.

۲ - ایجاد دگرگونی در روابط «اقتصادی - اجتماعی» یک جامعه که براساس «عدالت» انجام می‌شود.

۳ - دگرگون سازی روابط «اجتماعی - اجتماعی» بر اساس اصل «آزادی».

به عبارت دیگر برای تحقق یافتن سه مرحله خودآگاهی، برابری و آزادی، در شرایط کنونی باید سه مرحله زیر طی گردد تا نیل به اهداف محقق شود. این سه مرحله عبارتند از:

۱ - مبارزه ضد استعماری یا ضد امپریالیستی

در این مرحله ملتی که در اسارت یک قدرت امپریالیستی و استعماری قرار دارد، باید دست به کار یک مبارزه فوق طبقاتی گردد. در یک چنین مرحله ویژه‌ای که امپریالیسم زنجیرها و ربنه‌های اسارت خویش را برگردن ملتی افکنده است، اولین مسئولیت و مبارزه با امپریالیسم با تکیه بر وحدت ملی و بسیج همه نیروها با هرگونه جهت گیری طبقاتی و فکری است. به عنوان نمونه، اگر کشور خود را در نظر بگیریم، از نظر سیستم اقتصادی دارای دو طبقه است. طبقه بالا یا حاکم، و طبقه پائین. طبقه بالای جامعه از سه قشر تشکیل میشود. قشر بورژوازی وابسته یا دلال (کمپرادور)، قشر فلاحتی، و قشر بورژوازی کلاسیک (بورژوازی بازار). و البته لازم به تذکر است که گروهی دیگر نیز بنام بورژوازی ملی وجود دارند که هنوز قشری را تشکیل نمیدهد و فقط گروه هستند. طبقه پائین جامعه ما را نیز سه قشر؛ کارگر، دهقان و خرده بورژوازی غیر مرفه تشکیل می‌دهد.

تا زمانی که امپریالیسم کهنه کار انگلیس بر ایران حاکم بود، هیئت حاکمه ایران بر قشر فلاحتی^۳ از طبقه حاکمه اتکاء داشت و این روند تا قبل از کودتای بر علیه مصدق ادامه یافت. بعد از کودتای ۱۳۲۸ مرداد، ایران به زیر چتر امپریالیسم آمریکا رفت و هیئت حاکمه وابسته به امپریالیسم آمریکا، بستگی به بورژوازی واسطه پیدا نمود. علت تغییر وابستگی هیئت حاکمه از قشر فلاحتی به قشر بورژوازی واسطه نیز در میزان احتیاج دو امپریالیسم به دو پارامتر متفاوت بود. انگلیس به «مواد خام» و آمریکا به «بازار مصرفی» بیشتر احتیاج داشت.

با درک مکانیزم طبقاتی اجتماع، اینک مفهوم یک مبارزه ضد امپریالیستی کاملاً واضح است. همان طوری که فوقاً عنوان گردید، در یک مبارزه ضد امپریالیستی عمده‌ترین مسئولیت، بسیج توده‌ای حول شعار مبارزه با امپریالیسم است که این بسیج باید با شرکت تمامی قشرها و گروه‌های جامعه به غیر از دو قشر فلاحتی و بورژوازی وابسته که متکی به امپریالیسم هستند، صورت بگیرد. لذا در مرحله اول انقلاب اسلامی تمام عیار، همگام با مبارزه ضد امپریالیستی، قشر فلاحتی و بورژوازی وابسته نابود می‌شوند. در اینجا است که به «خودآگاهی» به عنوان عمده‌ترین مسئله برخورد می‌کنیم. زیرا معتقد شدیم که برای یک مبارزه اصولی ضد استعماری - امپریالیستی، تکیه گاه اساسی ما باید بر مردم استوار باشد. و برای اینکه یک مبارزه اصولی بر مردم تکیه داشته باشد، لازم است که حرکت از پائین به بالا باشد. یعنی خودآگاه کردن توده‌ها، پس کودتا نباشد، پارلمانتاریستی نباشد. یعنی در ظل مبارزه، خودآگاهی نیز

۳. نظام فلاحتی، نظام ویژه آسیائی است و با فنودالیسم تفاوت دارد، چرا که به زعم مارکس، فنودالیسم به معنای واقعی کلمه و سیستم اقتصادی، آسیا و بالطبع ایران وجود نداشته و ندارد.

شکل بگیرد. اما این خودآگاهی چگونه حاصل می‌شود؟

این خودآگاهی در زیر چتر مذهب حاصل می‌گردد. مذهب را نمی‌توان از توده‌ها گرفت ولی باید مذهب را در شکل اصولی‌اش به آنها القاء کرد. لذا در هر سه مرحله مبارزه؛ چه مبارزه ضد امپریالیستی، چه مبارزه ضد استثماری و چه مبارزه ضد استکباری یا مرحله امت‌سازی، اساسی‌ترین مسئله نجات اسلام از دست امپریالیسم است. زیرا که تا اسلام از چنگال استعمار نجات نیابد، مسلمین نجات نخواهند یافت. این است که در اولین مرحله مبارزه در یک انقلاب اسلامی به «خودآگاهی» می‌رسیم.

۲ - مبارزه ضد استثماری

در این مرحله از تحول تاریخ یک جامعه، عمده‌ترین عملکرد مبارزه با استثمار طبقاتی است. یعنی پس از بیرون راندن دو قشر فلاحتی و بورژوازی وابسته، اینک زمان آن فرا رسیده که برابری اقتصادی ایجاد گردد و مبارزه ضد استثماری نیز صرفاً برای استقرار نظامی است که در آن انسان‌ها «برادرانه» زندگی کنند. اما زندگی «برادرانه» در یک جامعه جز براساس زندگی «برابرنه» امکان پذیر نیست. چه غیر ممکن است که در یک جامعه‌ای که بنیان و اساس آن بر استثمار فرد از فرد و بهره‌کشی و فزون‌طلبی و استخدام‌طلبی و... استوار است و عده‌ای کار نمی‌کنند و می‌خورند و عده‌ای کار می‌کنند و نمی‌خورند، با پند و اندرز و نصیحت و اخلاق، جامعه‌ای «برادروار» ساخت. زیرا برادری و اخلاق در جامعه‌ای که بنیان‌اش بر ستم و ظلم طبقاتی استوار است، جز شعار چیز دیگری نخواهد بود و فقط به درد سخنرانی و یاهو گویی می‌خورد! لذا است که می‌گوئیم دومین ویژگی انقلاب اسلامی، ایجاد دگرگونی کامل در روابط اقتصادی - اجتماعی جامعه بر اساس «عدالت» است.

۳ - مبارزه با استکبار یا مرحله امت‌سازی

مهمترین نکته‌ای که در این قسمت وجود دارد و حائز اهمیت بسیار است، اینکه پس از مبارزه ضد امپریالیستی و ضد استثماری و یا مبارزه با سدهای راه تکاملی انسان، آیا به مقصد رسیده ایم؟ و حرکت تاریخ و مسیر تکاملی نوع انسان در همین مرحله متوقف می‌ماند؟

قدر مسلم این طور نیست. در این مرحله از حرکت یک انقلاب اسلامی، مبارزه ضد استکباری برای از بین بردن استضعاف در جامعه شروع می‌شود. و این مرحله براساس اصل «آزادی» و «برابری» صورت می‌گیرد که بر مرحله دوم یا مبارزه

ضد استثماری تاخر مییابد.

اگر انقلاب اسلامی دارای ویژگی‌های فوق نباشد، بدل به یک قیام معمولی با آینده‌ای نامعلوم خواهد شد. بر این مبنا چنانکه انقلاب ما بتواند حرکت آینده خویش را بر اساس سه ویژگی مزبور شکل دهد، یک انقلاب اسلامی اصیل خواهد بود و در غیر این صورت سر از ارتجاع در خواهد آورد!

فصل اول

مقایسه ویژگی‌های سه حرکت مشروطیت، مصدق و جمهوریت با ویژگی‌های یک انقلاب اسلامی اصیل

مقایسه حرکت‌های اجتماعی گذشته و حال ملت ما، با انقلاب اصیل اسلامی با توجه به سه ویژگی یاد شده، و شناخت نقطه ضعف‌ها و درس‌گیری از آنها، می‌تواند ما را در سمت‌گیری آینده حرکت‌مان یاری دهد، بدین لحاظ ما بر آنیم تا حرکت‌های اجتماعی بارز گذشته و حال مردم را در یک رابطه قیاسی با یکدیگر و با انقلاب اصیل مبتنی بر مکتب اسلام قرار دهیم و پس از اخذ نتیجه، پیشنهادات و انتقادات خود را برای پیمودن مسیر حقیقی، هر چند که ناچیز هم باشد، ارائه کنیم.

اگر سرآغاز پویش انقلابی ملت ایران را که بر اساس خودآگاهی نسبی ایشان صورت گرفت، و اقعۀ رژی (که بالاخره به انقلاب مشروطیت انجامید) بدانیم، دومین قیام ملت ایران ملی شدن نفت به رهبری دکتر مصدق خواهد بود که با قیام ۱۵ خرداد ۴۲ و انقلاب جمهوریت ادامه یافت. در بررسی این قیام‌ها و انقلاب‌ها به ویژگی‌هایی بر می‌خوریم که نتیجه‌گیری از آنها می‌تواند چراغ راهی برای آینده انقلاب‌مان باشد. اما بررسی این انقلاب‌ها باید بواسطه ویژگی حرکتی مردم صورت بگیرد. از این رو میتوان صورت کلی پویش انقلابی ملت ایران را به سه مرحله تقسیم کرد.

مرحله اول، از انقلاب مشروطیت که با واقعه رژی آغاز شد، شروع می‌شود و با کودتای رضا خان به پایان می‌رسد.

مرحله دوم، با قیام دکتر محمد مصدق که سرآغاز آن از زمان نمایندگی او در مجلس همگام با مدرس، شروع شده و تا کودتای ۲۸ مرداد «سیا - زاهدی» ادامه می‌یابد.

مرحله سوم، انقلاب جمهوری است که از شهادت شریعتی شروع شده و تا بهمن ماه ۱۳۵۷ به اوج خود رسیده و هنوز هم ادامه دارد.

گفتیم که مرحله اول پویش انقلابی از حرکت مشروطیت آغاز می‌شود که سرآغاز آن به واقعه «رژی» بازگشت می‌نماید، واقعه رژی در حرکت‌های زمان خود نقطه عطفی محسوب می‌گردد. زیرا که تا قبل از واقعه رژی سه انقلاب در جهان ایجاد گردید که هر سه این انقلاب‌ها از خود بورژوازی برای مقابله با فئودالیسم بوجود آمده است. که عبارتند از انقلاب اجتماعی فرانسه، انقلاب صنعتی انگلیس و انقلاب سیاسی آمریکا.

اما علاوه بر این حرکت، حرکت‌های جدیدی شروع شد که این حرکت‌ها به دو قسمت بودند. یک قسمت حرکت‌هایی که در غرب از خود بورژوازی و بر ضد آن شروع شدند که عبارتند از مبارزات کارگری ضد بورژوازی و زیر نظر پرودن و مارکس سیلان یافتند. یک قسمت دیگر از حرکت‌ها هم در شرق بودند. اما در شرق برخلاف غرب، بورژوازی حاکم نبود بلکه استعمار حاکمیت داشت. لذا حرکت‌هایی که در این خطه از جهان (شرق) وجود داشت بر ضد استعمار سیلان می‌یافت که این حرکت‌ها نیز دو شاخه بودند؛ یک شاخه بر اساس خط بورژوازی در غرب، که سرآغاز آن را می‌توان حرکت نوگرایانه عباس میرزا در ایران عنوان نمود که پس از وی به میرزا تقی خان امیر کبیر رسید. شاخه دیگر حرکت سیدجمال است که آغازگر مبارزات اصیل ضد استعماری در تاریخ بشری است. که در این رابطه واقعه رژی اولین نمود حرکت ضد استعماری سیدجمال است که آغازگر مبارزات اصیل ضد استعماری در تاریخ بشری می‌باشد که البته باید متذکر شد، واقعه رژی اولین نمود حرکت ضد استعماری سیدجمال می‌باشد که البته باید متذکر شد، واقعه رژی، انقلابات شمال آفریقا، انقلاب مشروطیت، انقلاب هندوستان صرفاً خط حرکتی سیدجمال را گرفته بودند و آن هم در صورت قالبی‌اش.

در هر حال واقعه رژی و مبارزات منفی میرزای شیرازی گذشته از آنکه تکانی برای مشروطیت بود، در انقلاب هندوستان بر ضد استعمار انگلیس نیز تاثیر فراوان داشت و خود واقعه رژی در کادر مستقیم حرکت سیدجمال بود، لذا کلیه حرکت‌های ضد استعماری به حرکت سیدجمال آغازگر مبارزات ضد استعماری باز می‌گردد. از این رو انقلاب مشروطیت بر مبنای حرکت سیدجمال و پس از واقعه رژی آغاز گردید که دارای دو مرحله بود. مرحله اول مبارزه توسط قالب حرکتی سیدجمال بود. در مرحله دوم قالب حرکت سیدجمال وجود دارد اما محتوای آن ادامه خط امیر کبیر، یعنی بورژوازی است که پس از آن به تدوین قانون اساسی دوران مشروطیت می‌رسیم که

از قوانین حقوقی فرانسه و بلژیک (رومانوژومانیک) استفاده شد، ناشی از همین التقاط دو خط است یکی خط قالب که به حرکت سیدجمال می‌رسد و دیگری خط محتوی که به حرکت نوگرایانه و بورژوازی امیر کبیر می‌رسد.

این مرحله تا زمان رضاخان ادامه می‌یابد و پس از آن با حرکت ضد استحمار کهنه‌ای رضاخان و تلاش او برای هرچه بیشتر غرب زده کردن کشور و یا غالب گردانیدن استحمار نو، باعث می‌گردد که محتوی به قالب فشار آورده و از آن جدا گردد و پس از مدتی بار دیگر این دو خط از یکدیگر جدا شوند. لذا حرکت سیدحسن مدرس و کاشانی در این رابطه شکل می‌گیرد. زیرا حرکت رضاخان برای سیلان یافتن اینان انگیزه منفی ایجاد می‌کند. و این یک رابطه دیالکتیکی است که هنگامی که فشار و اختناق رضاخان بر قالب حرکتی که از سیدجمال آغاز گشته و به مشروطیت می‌رسد و پس از آن به واسطه مدرس و کاشانی سیلان می‌یابد، زیاد می‌گردد. قالب شروع به رشد کرده و بسیط می‌شود، از طرف دیگر حرکت میرزا تقی خان امیر کبیر نیز به ملکم خان‌ها و تقی زاده‌ها می‌رسد که اینجا اوج استحمار نو و غرب زدگی است، بطوری که می‌بینیم تقی زاده معتقد است که برای نجات، باید از فرق سر تا نوک ناخن، فرنگی شد.

لازم به تذکر است که قالب حرکت میرزای شیرازی که از حرکت سیدجمال نشأت می‌گیرد، وقتی به مشروطیت می‌رسد از مسیر اصلی خویش منحرف شده و حرکت طباطبائی‌ها، فضل‌الله نوری‌ها و... دیگر قالب حرکت سیدجمال نیست و عوض شده است. زیرا که انگیزه منفی باعث سیلان آن می‌شد و این حرکت پس از مدتی به استحمار کهنه مبدل می‌شود. در دوران رضاخان استحمار نو بر استحمار کهنه غلبه می‌کند و فشاری که بر اساس این رابطه دیالکتیکی بر استحمار کهنه وارد می‌آید باعث بسیط شدن و گسترش یافتن آن می‌گردد و این حرکت ادامه می‌یابد تا در ۱۵ خرداد ۴۲ بسان بادکنکی که بیش از حد باد شده و به دیواره‌هایش فشار آمده است، منفجر می‌گردد.

نمونه دیگری از نمود خط سیدجمال را در قیام میرزا کوچک خان جنگلی می‌یابیم. وی قوام دهنده خط حرکتی سیدجمال است و از شاگردان صدیق سیدجمال محسوب می‌شود که توانست خط حرکتی او را به صورت نوینی بارور کرده و قوامیت بخشد. که این خط پس از وی به مجاهدین خلق می‌رسد.

از طرف دیگر ناسیونالیسم در شرق، ناشی از حرکت سیدجمال است. چرا که جمال عبدالناصر بنیان‌گذار ناسیونالیسم در شرق افتخار می‌کند که از شاگردان سیدجمال بوده است. وی عضو "حزب الوطن" بود که سیدجمال در مصر بنیان گذاشت و پس از حرکت ناصر، جنبش مصدق، نکرومه، عبدالکریم قاسم و سوکارنو حرکت‌هایی بودند

که حرکت‌هایی بودند که حرکت سیدجمال ایجاد کرد^۴.

خط فکری سیدجمال نیز پس از او توسط افرادی چون محمد عبده و کواکبی استمرار یافت و پس از آنها به سیدقطب و فرید وجدی و حسن بناء رسید و ادامه این خط در ایران توسط افرادی چون بازرگان و طالقانی استمرار یافت که اسلام انطباقی را به وجود آورد که پس از تأثیر یافتن از انقلاب کبیر فرانسه به سوی انقلاب اکثریت روسیه رفته و از آن تأثیر پذیرفت و خط فکری مجاهدین خلق را در این رابطه بوجود آورد که این خط انطباقی توسط آنها بارور گشته و استمرار یافت.

اما اندیشه‌های سیدجمال به صورت عمیق و محتوایی توسط افرادی چون اقبال در شرق و شریعتی در ایران ادامه یافته و بارور گشت. و بطور کلی بواسطه باروری خط فکری سیدجمال توسط اقبال و شریعتی، اصالت و ارزش سیدجمال درک می‌گردد. زیرا که همواره باروری خط حرکتی در گرو باروری خط فکری است. لذا خط فکری سیدجمال توسط اقبال و شریعتی قوام یافت و در غیر این صورت دیگر از خط فکری سیدجمال نشانی نمی‌یافتیم.

آنچه که از اهمیت زیاد برخوردار است، اینکه سه مرحله حرکت انقلابی توده‌های ما که در قبل عنوان گردید، همگی از یک نقطه نشأت گرفته و تأثیر می‌پذیرند و آن حرکت سیدجمال است، حال چه در خط فکری و چه در خط حرکتی وی.

سید جمال در عصری و زمانی که رهبران مبارزات پرولتاریایی اروپا از مبارزه ضد استثماری دم می‌زدند، بنیانگذار مبارزات ضد استعماری است. در زمانی که سرمایه‌داران اروپایی به زعم مارکس، برای سود هرچه بیشتر نیاز به تولید بیشتر داشتند و تولید بیشتر از طریق سه پارامتر؛ مواد خام، بازار مصرفی و استثمار کارگر، میسر بود، مارکس اعتقاد داشت که باید مبارزه ضد استثماری نمود و کارگران اروپایی را از استثمار و کارفرمایان نجات بخشید. اما به فکر خلق‌های تحت سلطه‌ای که منابع طبیعی و مواد خام‌شان به یغمای همین سرمایه‌داران اروپایی می‌رفت، نبود و ناچاراً سرمایه‌دار اروپایی می‌بایست برای کاهش استثمار کارگران، این استثمار را به خارج از مرزها منتقل گردانیده و کشورهای تحت استعمار و مستعمره را دچار نوعی استثمار مضاعف سازد.

در یک چنین عصر و زمانی سیدجمال بنیانگذار مبارزات ضد استعماری است. اگر مبارزه ضد استعماری وی پیروز می‌گردید، در نتیجه توانسته بود، مواد اولیه تولید و بازار مصرفی کلان کشورهای مستعمره را بر روی استثمارگران ببندد. تازه پیش‌بینی مارکس درست از آب در می‌آمد و این حرکت به نفع مارکس بود. در حالی که مبارزه

۴. در این میان حرکت ناصر و عبدالکریم قاسم به صورت کودتا بود.

ضد استثماری مارکس به سود سرمایه‌داران و به ضرر خلق‌ها تمام می‌شد!

نگرش کلی به سه مرحله انقلاب مشروطیت، قیام مصدق و انقلاب جمهوریت روشنگر این مسئله است که مرحله اول و سوم دارای ویژگی خاصی هستند که مرحله دوم فاقد آن است. و آن زیربنای فرهنگ اسلامی این دو مرحله است که توسط متفکرین آزادی خواهی چون سیدجمال و شریعتی پی ریزی شده است.^۵

زیربنای فرهنگی مرحله اول را سیدجمال با برافراشتن «سلفیه» (بازگشت به اسلام و قرآن) پی ریزی کرد تا ملل اسلامی را از اسارت و بندهای استعمار نجات بخشد و آنان را به خودآگاهی مکتبی - اجتماعی برساند و به شخصیت ملی‌شان که بازتاب بینش و فرهنگ اسلامی در وجود ایشان بود، بازگشت دهد. و بدین وسیله سدی محکم در مقابل حرکت سیل آسای فرهنگ و تمدن استعماری غرب که خاصیت فرهنگ زدایی از ملل شرق خصوصاً خلق‌های مسلمان را داشت بنا کند.

اگر در بررسی حرکت سیدجمال به اشتباهات و نواقصی بر می‌خوریم، ناشی از توفندگی و بی‌قراری اوست و اینکه وی به انترناسیونالیزم معتقد بود. به همین دلیل برای مبارزه با استعمار سعی می‌کرد که حتی از استعمار کهنه و استبداد استفاده کند.

اشتباه سیدجمال این بود که خط حرکتی او بر خط فکری‌اش غالبیت یافت. در حالیکه پیامبران در مرحله اول صورت‌های ذهنی حرکت را تعیین می‌کردند و مردم را بواسطه رابطه دیالکتیکی بستر ذهنیت و عینیت اجتماع به سیلان در می‌آوردند. اما سیدجمال گذشته از آنکه به بستر ذهنی تکیه داشت، خود نیز حرکت می‌کرد و بستر عینی ایجاد می‌نمود. سیدجمال خود یک حزب بود و همچون ابراهیم یک امت «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا...» (سوره نحل - آیه ۱۲۰). می‌خواست دنیا را بر اساس خط فکری خویش به حرکت درآورد. زمانی در ایران، گاهی در افغانستان بود، سری در ترکیه و پائی در هندوستان داشت و مصر و شمال آفریقا و پاریس و مسکو و... بالاخره دنیا را زیر چتر خویش گرفته بود و در آن زمانی که هیچ حرکتی بر ضد استعمار وجود نداشت، سیدجمال حرکت می‌کرد و همچون رودی تنها می‌خروشید و همچون طوفان و باد از کشوری به کشور دیگری می‌رفت. اما وی در اواخر عمر به اشتباهات خود (یعنی غالبیت خط حرکتی بر خط فکری‌اش) پی برد و در این باب چنین می‌گوید:

«تخمی را که از اندیشه خود در سرزمین افکار ذخائر مردم کاشته‌ام که این دانه

۵. البته همانگونه که قبلاً نیز توضیح داده شد حرکت مصدق نیز غیر مستقیم به حرکت سیدجمال باز می‌گردد، اما مشروطیت و جمهوریت مستقیماً تحت تاثیر حرکت سیدجمال و شریعتی هستند.

نیکوکاری سودمند خود را ضایع نکرده، در شوره زار زمین سلطنت نگاشته بودم، چرا آن را در خاکی که هرگز نروید کاشته و نهالی را در سرزمین فقری که خشک خواهد شد کاشتم. در تمام این مدت، هیچ یک از اندرزه‌های من به گوش حکمرانان شرق که خودخواهی و جهالت شان مانع از پذیرش نصایح من بود فرو نرفت...».

علیرغم تمامی این مسائل حرکت سیدجمال در کشورهای اسلامی به سرعت ریشه دواند و سرچشمه جوشانی گردید که جویبارهای فراوانی از آن در تمام کشورهای اسلامی به جریان افتاد و قیام‌هایی را در این کشورها باعث گردید که قبلاً متذکر گردیدیم.

زیربنای فرهنگی مرحله سوم، توسط شریعتی شکل گرفت، و به سکون نشستن حرکت مشروطیت پس از کودتای رضاخان و در ادامه آن به ثمر رسیدن کودتای ننگین ۲۸ مرداد و شکست دکتر مصدق، فضای بسیار مساعدی را جهت رشد ارتجاع و نابودی اسلام فراهم ساخت و این فضای مساعد همان فشار استحمار نو بر استحمار کهنه و فراهم آوردن موجبات رشد استحمار کهنه می‌باشد. اما اسلام به عنوان یک مکتب پویا و انقلابی در طول تاریخ حیات‌اش نشان داده است که چنانچه انسان‌ها حرکت خود را بر پویایی این مکتب انطباق دهند، از آنها شاگردانی خواهد ساخت که مسیر تاریخی حرکتی را عوض خواهند کرد که شریعتی در زمره این شاگردان بود. و چه به موقع و چه به جا این ستاره درخشان در آسمان تیره و غم گرفته اسلام طلوع کرد و جلایی دوباره به سیمای تاریک شده اسلام بخشید.

شریعتی با برافراشتن دوباره سلفیه سیدجمال (بازگشت به خویشتن)، اسلام سنتی را در یک مسیر بازگشت به اسلام پویا قرار داد و معتقد بود که این اسلام می‌تواند هادی ما در پیمودن مسیری که ما را به امت نمونه می‌رساند، باشد. اگر چه این حرکت قبل از شریعتی و در کادر اسلام انطباقی توسط بازرگان و طالقانی آغاز شده بود، اما با این وجود حرکت آنها نمی‌توانست مشخص کننده صورت حقیقی و کامل اسلام باشد و فقط ابعادی از حرکت اسلام را نمود می‌داد.

شعار شریعتی برای مبارزه با استبداد، «آزادی» و برای مبارزه با امپریالیسم، «ناسیونالیسم» و برای مبارزه با استحمار نو، «بازگشت به خویشتن» و بالاخره برای مبارزه با استحمار کهنه، «اسلام تطبیقی» بود. به همین جهت حرکت شریعتی توانست در عرض پانصد شبانه روز، ارگان‌های زیربنایی فرهنگ انقلاب معاصر را شکل بندی کند و با دوباره برافراشتن سلفیه سیدجمال و تجدید بنای فرهنگی انقلاب یا بازگشت به خویش و به عبارتی بازگشت به اسلام نخستین، یک ایدئولوژی انقلابی را

به حرکت سردرگم و بی هدف مردم که می‌رفت به یاس و ناامیدی ایشان بیانجامد، القاء کند و بدین وسیله حرکت آنها را در مسیر مشخص سمت دهد و با این کار خود نمایان سازد که اسلام به عنوان یک ایدئولوژی پویا و مترقی، هنوز قدرت آن را دارد تا مردم را بر علیه استبداد داخلی، ارتجاع مذهبی و استیلای خارجی، به حرکت درآورد.

اما حرکت شریعتی با حرکت سیدجمال دو تفاوت اساسی دارد، یکی تکیه گاه حرکت هر یک از آنان است، تکیه گاه شریعتی تیب روشنفکر به معنای واقعی کلمه است. در حالی که تکیه گاه سیدجمال بواسطه در نظر داشتن انترناسیونالیزم، هیئت حاکمه می‌باشد. اعم از استعمار کهنه، استبداد و... دیگری نتیجه حرکت شریعتی است که با نتیجه حرکت سیدجمال در ایران، یعنی انقلاب مشروطیت که کم کم استعمار نو حاکم می‌گردد، تفاوت دارد. در حالیکه در ادامه حرکت شریعتی یعنی انقلاب جمهوری، استعمار کهنه در حال حاکم شدن است، و قدر مسلم اینکه استعمار نو از استعمار کهنه خطرناکتر است. چرا که استعمار کهنه را می‌توان با تداوم استمرار حرکت شریعتی از بین برد. لذا انقلاب مشروطیت صورت زیان آورتری نسبت به حرکت جمهوری داشت.

۱ - فقر ایدئولوژیک، اولین وجه تشابه سه حرکت مشروطیت، مصدق و جمهوریت

ویژگی مشترک سه حرکت فوق عبارت است از فقر ایدئولوژیک توده‌ها. اما این ویژگی را در انقلاب مشروطیت به مراتب بیشتر می‌یابیم. و اما قیام مصدق از آنجائیکه در فاصله خلاء بین دو انقلاب مشروطیت و جمهوریت صورت گرفت، یک قیام ناسیونالیستی و ملیت گرایی بود که اساسا از ایدئولوژی اسلام محروم بود، اما نه به این معنا که با اسلام مخالفت داشت.

گرچه زیربنای فرهنگی مشروطیت و جمهوریت در رابطه با حرکت سیدجمال و شریعتی شکل گرفت، اما خلایق که بین حرکت آنها و قیام مردم وجود داشت، باعث مسخ شدن حرکت ایشان شد و به جای اینکه مردم توسط یک خودآگاهی مکتبی که آرمان و آرزوی سیدجمال و شریعتی بود، به سیلان درآیند، تحت یک خودآگاهی احساس مذهبی سنتی که توسط فتوی رهبران مذهبی به ایشان القاء می‌شد، در کادر همان مذهب سنتی به حرکت درآمدند و حرکت فرهنگی سیدجمال و شریعتی در یک حصار روشنفکری، محدود شده و باقی ماند. و به علت دارا نبودن پایگاه توده‌ای، نتوانست در کادر وسیعی از روشنفکران و مردم انتقال فرهنگی ایجاد کند. علت این امر آن است که به مراتبی که سنتها بر مذهب حاکم می‌شوند، مذهب افول کرده و به مصداق رابطه دیالکتیکی دچار اضمحلال می‌گردد. به عنوان نمونه اگر حرکت

پیامبران را در نظر بگیریم، پیوسته پس از مدتی که از حرکت ایشان می‌گذشته، روند آنها دچار اضمحلال می‌شده است. درست به همان صورتی که اصل آنتروپی (اضمحلال) در طبیعت وجود دارد. به عنوان مثال، مسیحیت در آغاز به وحدت معتقد بود ولی پس از چندی که سنت‌ها حاکم شدند به تثلیث معتقد گردید.

اسلام نیز از این آفت بی‌نصیب نماند و حالت عوام‌زدگی و «دیلرسیون» بر ایدئولوژی حرکت آفرین اسلام نیز غالب گردید. از این رو فقر ایدئولوژی به نسبت حاکمیت سنت بر مذهب بستگی دارد. در زمان صفویه بعثت اینکه یک معجون سه شاخه‌ای؛ تصوف، قومیت و تشیع ساخته شد، سنت به شدت بر مذهب حاکم گردید.

همواره دو عامل برای فقر فرهنگی و ایدئولوژی توده‌ها وجود دارد؛ اول استحمار کهنه، دوم استحمار نو. براساس رابطه دیالکتیکی که بین این دو وجود دارد و قبلا عنوان گردید، به موازاتی که استحمار نو حاکم شود، استحمار کهنه نیز بسیط و گسترش می‌یابد. اینجا است که ارزش حرکت سیدجمال و پیروان راستین او از جمله شریعتی را در می‌یابیم. چراکه آنها حرکتی را در جهت نجات بخشیدن مذهب از دست سنت‌ها آغاز کردند تا توده‌ها را از فقر ایدئولوژیک نجات بخشند.

در حرکت مصدق هم فقر ایدئولوژیک به مراتب بیشتر از دو حرکت مشروطیت و جمهوریت نمایان است. چراکه اگر دو حرکت مزبور ایدئولوگ‌هایی چون سیدجمال و شریعتی داشتند و با این وجود در فقر فرهنگی به سر بردند، حرکت مصدق ایدئولوژی نداشت و سنت به شدت بر حرکت توده‌ها حاکم بود. به طوری که شکست مصدق و پیروزی کودتای ۲۸ مرداد در این رابطه قابل تحلیل است. مذهب سنتی دست از حمایت مصدق کشید و توده‌ها که پیرو مذهب سنتی بودند، مصدق را رها ساختند و حکومت ملی وی سرنگون گردید.

۲ - عدم وجود یک گروه پیشگام، دومین وجه مشترک سه حرکت

اساسا برای اینکه یک انقلاب در روند اصولی شکل یابد، باید دارای هژمونی یا رهبریت صحیح یا گروه پیشگام باشد. در غیر این صورت انقلاب به هرز رفته و به باطل و انحراف کشیده خواهد شد. هر انقلاب توده‌ای، که پس از چندی رو به افول نهاده و ضربه دیده است، شکست‌اش ناشی از غیر اصولی بودن هژمونی‌اش بوده است. برای اینکه ویژگی‌های یک هژمونی صحیح یا یک گروه پیشگام را دریابیم و صورت اصولی آن را بشناسیم، باید که مسائل زیر را مد نظر داشته باشیم:

گروه پیشگام از متن توده‌ها باشد.

گروه پیشگام در رابطه با توده‌ها باشد.

گروه پیشگام احتیاج و نیاز توده‌ها را درک کرده و بشناسد.

چه کسانی می‌توانند بفهمند که توده‌ها چه نیازی دارند و چه می‌خواهند؟ بدون تردید آنانی که از میان توده‌ها باشند و با آنان همگام و همراه. لذا گروه پیشگام باید از طبقات محروم و مظلوم باشد و از درون آنها جوشیده باشد، در غیر این صورت هژمونی را باید گروهی در دست داشته باشد که «امه خیر» را تشکیل داده و پس از آن به «امه وسط» تبدیل گردد.

انقلاب مشروطیت در دو مرحله خویش دارای دو هژمونی بود؛ در مرحله اول روحانیت و در مرحله دوم روشنفکرانی که روشنفکریشان در رابطه با استعمار نو بود. البته درست است که در این مرحله افرادی نظیر ستارخان و باقرخان هم که از متن مردم جوشیده بودند و مسلحانه قیام کرده بودند، وجود داشتند، ولی غالبیت از آن تپ روشنفکر بود. در انقلاب جمهوریت نیز بسان مرحله اول انقلاب مشروطیت هژمونی در دست روحانیت است.

بنابراین تا زمانی که توده‌ها توانایی اینکه خود هژمونی انقلاب را در دست بگیرند، فرا رسد، باید گروه پیشگام را روشنفکرانی تشکیل دهند که دارای سه ویژگی فوق بوده و علاوه بر اینها دارای دو ویژگی «نداشتن» و «نخواستن» نیز باشند. در این صورت است که توده‌ها می‌توانند گروه پیشگامی داشته باشند که آنان را به سوی «خیر امه» هدایت کند.

اما مشاهده می‌کنیم که عدم وجود یک گروه پیشگام با ویژگی‌های فوق که بتواند در ضمن انقلاب، فرهنگ انقلاب را به مردم منتقل نماید، فقر ایدئولوژیک را در مردم تشدید می‌کرد. زمینه عملکرد یک گروه پیشگام در انقلاب مشروطیت بیشتر فراهم بود تا انقلاب جمهوریت. زیرا شرکت مردم در انقلاب مشروطیت در یک پروسه سه‌الی چهار ساله انجام پذیرفت. در حالیکه انقلاب جمهوریت در عرض چند ماه حرکت مردمی به ثمر رسید. لذا زمینه انتقال فرهنگی و ایدئولوژیک در انقلاب مشروطیت بیشتر فراهم بود تا در انقلاب جمهوریت. نکته مهم دیگر آنکه انقلاب جمهوریت حتی در عرض چند ماهی که جریان داشت، از نظر جغرافیایی فراگیری همه جانبه نداشت و از این نظر با انقلاب مشروطیت قابل قیاس نیست. به عنوان مثال، حرکت مسلحانه مردم در ۲۱ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ فقط در تهران و چند شهر دیگر (آن هم نه به وسعت تهران) صورت پذیرفت. و این موضوع شدت عملکرد بیشتر «احساس مذهبی» مردم را در انقلاب جمهوریت نسبت به انقلاب مشروطیت می‌رساند.

بنابراین توده‌ها، هم در انقلاب مشروطیت و هم در انقلاب جمهوریت در یک فقر

ایدئولوژیک به سر می‌برد که این فقر ایدئولوژیک ناشی از عدم وجود یک گروه پیشگام بوده است. چرا که فقر ایدئولوژیک نه در توده‌ها که در روشنفکران هم به خوبی محسوس بود. اگر خط مسلحانه حرکت مردم (در انقلاب جمهوری) پس از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ ادامه می‌یافت، در عرض چند روز خلاء گروه پیشگام هم برای مردم و هم برای روشنفکران مشخص می‌گردید. این خلاء پیشگامان را در هر دو انقلاب مشروطیت و جمهوری، روحانیت که عامل حرکت مردم بود، پر کرد و روحانیت هم از آنجا که فاقد یک بینش مکتبی - سیاسی بوده و هست به جز قدم گذاشتن جای پای مردم کاری از دستش ساخته نبود و نیست.

به علت وجود این خلاء (فقر ایدئولوژیک - فقر پیشگام) در انقلاب جمهوری بود که اگر خط مسلحانه انقلاب، ادامه هم می‌یافت و انقلاب را به بلوغ خویش می‌رساند، بازتاب انقلاب در رابطه با خودآگاهی مردم، نمی‌توانست صورت موثر مکتبی داشته باشد. زیرا مکانیزم یک پویش انقلابی مکتبی باید شامل دو ارگان اساسی باشد:

محتوای انقلاب که فرهنگ انقلاب می‌باشد.

وجود انتقال دهنده فرهنگ انقلاب به مردم که «پیشگام» باشد.

و انقلاب ما این هر دو را فاقد بوده است. بنابراین ادامه حرکت بالنده انقلاب و تداوم استمرار اصولی آن، زمانی انجام پذیر است که این دو عامل وجود داشته باشد.

۳ - وجود تمایز حرکت مصدق، با دو انقلاب مشروطیت و جمهوری

اگر چه دو انقلاب مشروطیت و جمهوری مسلح به یک زیربنای فرهنگی محصور در کادر روشنفکرانی محدود بودند، اما قیام مصدق مسلح به یک بینش غنی سیاسی بود که می‌توانست در تعیین مسیر حرکت توده‌ها نقش موثری ایفا کند. اگر مصدق دارای یک پایگاه توده‌ای نظیر مراجع روحانی بود، می‌توانست پر بارترین انقلاب را در تاریخ سیاسی جهان ایجاد کند و عدم بینش مکتبی او نیز می‌توانست در ادامه حرکت‌اش توسط پیشگامان مکتبی جبران شود.

دینامیزم حرکت مصدق، مبتنی بر رشد حس وطن خواهی مردم بود که با دینامیزم دو انقلاب مشروطیت و جمهوری از اساس فرق داشت و لذا حرکت مصدق صورت ضد استیلائی خارجی‌اش قوی تر از صورت ضد استبداد داخلی‌اش بود. مصدق با شعار «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» و «مبارزه بر علیه استیلائی انگلیس» حرکت خود را شروع کرد و معتقد بود که با خلع پد استیلائی خارجی میتوان از استبداد داخلی نیز خلع ید نمود و چنانکه دیدیم، خود مصدق چنین کرد. و بدین خاطر است که می‌بینیم

تمام تکیه وی در اوایل حرکت‌اش بر خلع ید انگلیس از حوزه‌های نفتی بود. از طرف دیگر شعار «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» قاطع‌ترین شعار ضد استبدادی داخلی بود که در تاریخ ایران تا آن زمان داده شده بود. زیرا درست در همین زمان مرجعیت شیعه در بازگشت شاه از تبعید، پیام «ادامه الله ملکه» و یا «حفظ الله ملکه» برای شاه می‌فرستاد و بدین وسیله از حکومت شاه پشتیبانی می‌کردند و نه از سلطنت شاه! چرا که مصدق را کافر می‌دانستند و شاه را حافظ دین!!

الف - فقر اقتصادی عامل «آگاهی»، احساس مذهبی و ناسیونالیزم عامل «خودآگاهی»

ملت ما در پروسه شکل‌گیری هر سه حرکت اجتماعی مذکور با فقر اقتصادی و فقر فرهنگی روبرو بوده است. اما فقر اقتصادی مهم‌ترین عامل آگاهی وی بوده. بدین معنی که ملت ما از ظلم و ستم اقتصادی‌ای که بر وی می‌رفته «آگاهی» داشته، لیکن نسبت به نیروها و توانایی‌های وجودی خویش جهت مبارزه برای کسب حقوق از دست رفته‌اش، «خودآگاهی» نداشته است. و در یک تعریف کلی با لیبی تشنه در کنار دریائی که می‌دانسته است متعلق به اوست و سلطه گران از او گرفته‌اند، به زاری می‌نشسته است.^۷

بنابراین در دو انقلاب مشروطیت و جمهوریت فقر اقتصادی عامل «آگاهی» مردم بوده است و روحانیت در هر دو مورد برای تبدیل آگاهی مردم به «خودآگاهی» از احساس مذهبی سنتی آنها استفاده کرده است. لذا این خودآگاهی چون بر مبنای مذهب سنتی بوده، صورت اصولی نداشته است. لذا در هر دو انقلاب فقر اقتصادی عامل آگاهی بوده و احساس مذهب سنتی عامل خودآگاهی، در حرکت مصدق نیز فقر اقتصادی عامل آگاهی مردم بود. اما به جای احساس مذهبی، ناسیونالیزم (وطن‌خواهی) پلی بین آگاهی و خودآگاهی مردم ایجاد کرده بود. و انتخاب ناسیونالیزم به عنوان عامل حرکت و پل بین آگاهی و خودآگاهی، از جانب مصدق، بیانگر بینش عمیق سیاسی بوده است

۷. اشاره به آیه ۷۵ از سوره نسا است که مبین این حقیقت است که مستضعفین نسبت به ظلمی که بر آنها می‌رود آگاهی دارند، اما برای قیام کردن خودآگاهی ندارند.

«وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا - و شما را چه شده است که در راه خدا و مستضعفین از مردان و زنان و کودکان، کارزار نمی‌کنید. آنهایی که می‌گویند پروردگارا، ما از این شهری که اهلش ستمکارند خارج ساز و برای ما از جانب خود دوستی و یاری قرار دهد.»

در این آیه مستضعفین نسبت به ظلمی که به آنها روا می‌رود، آگاهی دارند. چرا که از خداوند می‌خواهند آنها را از این قریه‌ای که اهلش ستمکارند نجات دهد. اما نسبت به نیروهای وجودی خویش خودآگاهی ندارند، زیرا که از خداوند می‌خواهند برای آنها ولی و یابوری فرستد و آنها را یاری کند و بر خود متکی نیستند.

که در آن شرایط حساس جهانی که دنیای سوم به صورت لقمه‌ای در حلقوم امپریالیسم جهانی فرو رفته بود، مصدق توانست با انگشت گذاشتن بر روی این عامل مردم را نسبت به نیروهای بالقوه وجودی خویش، جهت مبارزه با سلطه گران خارجی خودآگاه کند. برای بررسی هر چه بیشتر این حرکت مصدق، باید به سرچشمه‌های آن یعنی حرکت سیدجمال اشاره کرد.

ب - مصدق، ناسیونالیزم و تأثیرپذیری آن از حرکت سیدجمال

پیش از این اشاره کردیم که حرکت سیدجمال، ناسیونالیزم ناصر و مصدق و... را بدنبال داشت. اینک وجه تمایزات این دو حرکت (سیدجمال و مصدق) را مورد بررسی قرار می‌دهیم. عمده‌ترین وجه تمایزات این دو حرکت (سیدجمال و مصدق) را مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهیم.

عمده‌ترین وجه تمایز حرکت سیدجمال و مصدق، عبارت است از شروع کردن سیدجمال با شعار انترناسیونالیزم و شروع کردن حرکت مصدق با شعار ناسیونالیزم. برای اینکه علت این تمایز را بدانیم باید موقعیت زمانی را مورد مذاقه قرار دهیم. چه هر شعار و هر چیزی در ظرف زمانی - مکانی خویش قابل بررسی است.

زمانی که سید حرکت خویش را آغاز می‌کند، غرب دارد توسط ناسیونالیزم، شرق را می‌خورد. علت این امر، بوجود آمدن استعمار نو است و این پدیده جدید احتیاج میرم به مواد اولیه و بازار مصرفی دارد. لذا باید جهان را تحت تسخیر خویش درآورد. در یک چنین زمان و موقعیتی، شرق انترناسیونالیزم عثمانی را دارا است و بزرگترین مانع و رادع غرب محسوب می‌شود. اما امپراطوری عثمانی را به چه وسیله می‌توان نابود ساخت، قدر مسلم توسط ناسیونالیزم. اینجا است که مشاهده می‌کنیم غرب به ناسیونالیسم متوسل شده و از طریق دولت صفویه و تضاد انداختن میان شیعه و سنی و پس از آن اتکاء به ملیت‌های ترک، عرب و... در امپراطوری عثمانی سعی در تجزیه این مانع و سد خویش دارد تا آن را نابود سازد.

در شرق تا قبل از حاکمیت صفویه، مذهب عامل تخریب افکار توده‌ای نبود. به خلاف غرب که مذهب در استخدام طبقات حاکمه درآمده بود. یعنی مذهب کاتولیک در استخدام فئودالیتة و پروتستانتیسم در استخدام بورژوازی بود. اما در شرق تا قبل از صفویه، عوامل تخریب، ادبیات و تصوف و فلسفه بود. به عنوان مثال ادبیات در زمان غزنویان و خانقاه در زمان سلجوقیان از عوامل تزویر و تخریب توده‌ای بودند. بزرگترین خیانت صفویه این بود که مذهب را با تصوف مخلوط کرد و توسط این معجون، تیپ روحانی موجود در جامعه به رسمیت مبدل گردید و تزویر، علم گردید.

علت این امر را باید در غرب جستجو کرد که برای از بین بردن انترناسیونالیزم عثمانی، متوسل به ناسیونالیزم گردید و در ظل مطرح کردن شعار شیعه (صفویه) و سنی، اقدام به تجزیه امپراطوی عثمانی نمود.

در یک چنین موقعیتی، سیدجمال بنیانگذار حرکت‌های ضد استعماری در جهان، برای جلوگیری از این حرکت استعماری، به انترناسیونالیزم متوسل می‌شود. البته درست است که حربه ناسیونالیزم غرب را از نابودی و دوران سیاه و تاریک قرون وسطی نجات بخشید. چراکه غرب تحت سلطه انترناسیونالیزم پاپیسم و قرون وسطی بود، اما همین حربه برای شرق یک سلاح نابودی محسوب می‌گردید، لذا شعار ناسیونالیستی امیر کبیر، در یک چنین زمان و موقعیتی جز بارور کردن استعمار نو، سودی در بر نداشت.

موقعیت زمانی مصدق با سیدجمال تفاوت اساسی دارد. مصدق در زمان رضا خان حرکت خویش را می‌آغازد، در این زمان استعمار نو غالبیت و حاکمیت یافته است.

اینک توده‌ها «خود بودن» خویش را فراموش کرده‌اند و توسط فرهنگ غربی می‌روند که مسخ گردند. این است که مصدق شعار ناسیونالیزم سر می‌دهد. تا به توده‌ها خود بودن را بفهماند. اما قبل از مصدق در شرق ناصر حرکت ناسیونالیستی را آغاز کرده، حرکت ناسیونالیستی ناصر به خط حرکتی سیدجمال می‌رسد، چرا که او عضو حزب "الوطن" است، حزبی که توسط محمد عبده شاگرد سیدجمال در مصر بنیان نهاده شده و ناصر خود از اینکه شاگرد مردی چون سیدجمال بوده است، احساس غرور می‌کند. پس از سیدجمال، حرکت ناسیونالیستی ناصر، به محمد عبده، رشید رضا، حسن بنیاد و... می‌رسد، حرکت مصدق نیز در ادامه این روند ناسیونالیستی است که جهان را در بر گرفته و به آمریکای لاتین نیز رسیده است و انقلابیون بزرگی چون چه گوارا، کاسترو، نکرومه، سوکارنو و... پرورده است.

نتیجه

ماحصل اینکه حرکت مصدق با دو حرکت مشروطیت و جمهوریت دارای وجود اشتراک، تمایز و تشابه می‌باشد، وجه تشابه آنها در فقر ایدئولوژیک و فقر پیشگام است. لکن حرکت مصدق از لحاظ شعور و بینش سیاسی در یک حد بالای پیشگام بوده و باید مصدق را فردی تنها در میدانی همه دشمن به حساب آورد. زیرا مصدق، پس از علی، تنها رهبری بود که با تمام جبهه‌ها اعم از داخلی و خارجی می‌جنگید. از یک طرف با استیلای خارجی توسط شعار «خلع ید انگلیس از منابع نفتی» و با استبداد داخلی توسط شعار «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» و از طرف دیگر با مرتجعین مذهبی

که مهمترین سد راهش و عامل شکستش بودند. با حزب توده و کارشکنی‌هایش و حتی با هم پیمانانش (جبهه ملی و یاران به اصطلاح نزدیکش^۸). و در یک عبارت مصدق با فاسق (استعمار انگلیس) و قاسطین و مارقین و ناکثین (جبهه داخلی) در ستیز بود. اما تفاوت عمده حرکت مصدق با دو حرکت مشروطیت و جمهوریت استفاده وی از ناسیونالیزم به عنوان عامل خودآگاه کننده توده‌ها می‌باشد. در حالیکه روحانیت برای خودآگاهی توده‌ها از احساس مذهبی آنها استفاده می‌کرد.

پایان

۸. برای نمونه می‌توان به میتینگ‌هایی که شب کودتای ۲۸ مرداد یاران نزدیک‌اش بر علیه او بر پا کردند، اشاره نمود!

